

حرية الشخصية ان يمسه احد . و بحيث لا يستطيع احد ان يترقه على اى صورة من الصور . فلما طاف الشاعر الايراني ناصر خسرو في هذه الارحاء الفسيحة كلها في القرن الخامس الهجرى ، لم يجد من المضايقات ما كان يلاقه الالماني في القرن الثامن عشر بعد المسيح . لقد كانت التجارة في هذا العصر مظهر أمن مظاهر عظمة هذه الحضارة فقد صارت السيدة المطلقة في البلاد و كانت سفن المسلمين وقوافلهم تجوب كل البحار والبلاد كما احتلت تجارة المسلمين المكان الاول في التجارة العالمية . قرأت في سيرة نظام الملك ان ملاحى نهر جيحون طالبوه با جورهم السنوية ، فاحالهم الى انطاكية فى الشام . فشق عليهم الامر و رفعوا امرهم الى السلطان ملكشاه السلجوقى . فساله السلطان عن الحكمة فى هذا الامر الغريب فاجاب نظام الملك لقد اردت ان يعلم من يتولى الحكم من بعدنا الى اى حد من العظمة بلغ ملكنا . ان هذا القول من نظام الملك لما يحسن السكوت عليه الا ان ما تبقى من القصة اعظم من هذا بكثير .

قال ملكشاه نعم ولكن مال هؤلاء المساكين و كيف يقطعون هذه المسافة البعيدة ؟ قال نظام الملك و لماذا يشقون على انفسهم بالسفر اذا كان فى امكانهم ان ياخذوا حقوقهم من تجار بلدهم مقابل التنازل عن نصف عشر فى المائة .

اعتقد ان التحدث عن المظاهر الاخرى لهذه الحضارة الخالدة كالعمارة والفن و نظم المجتمع من حيث التقاليد والمعاملات و ان كان فى حد ذاته طريفا الا انه يخرج عن حوصلة هذا الحديث والكلام عن هذه الحضارة لا ينتهى ولوا قنصرنا على هذه القلائل من التماذج ولكن يجب ان نذكر كلمتين كنتيجة نهائية لهذا البحث : اولها ان حضارتنا التى بلغت فى ذلك الزمان الى غايتها الاسمى و ان كانت قد اثرت فى تكوينها علل عديدة و عوامل شتى الا انه يمكننا ان نوحدها على ضوء التفكير الفلسفى والتجريد العلمى هذه العلل مع كثرتها فى علة واحدة او فى شىء واحد يكون كجزء الاخير للعللة التامة حسب ما يقوله الفلاسفة و هذه العلة الوحيدة او هذا الجزء الاصلى لم يكن شيئا الا الايمان الانسان بالله اولا و ايمانه بالمجتمع الذى يعيش فيه و يتمتع به ويكون عضوا له ثانيا ، و ايمانه بنفسه و بالقوة التى اودعها الله فيه ثالثا .

و ثانياً لا يكفينا اليوم الاستعراض بالماضى المجيد و لا تناقض بين الاحتفاظ
بالاصاله العريفة و التطور التى من ضروريات كل مجتمع حى راقى، حسب ما تقتضيهما
تطورات العالم الحديث . و قد جدد اليوم بنا الامر و اصبحت الحضارة الاسلاميه تواجه
نفس المشكله التى واجهتها فى مفتح القرن الاول من الهجرة حيث التقت بحضارة اقوى
منها فى ناحية الحياه الطبيعىة و ان كانت تتاخر منها اولاً تضاهيها فى ناحية تقدير
الحياة الروجيه ، التى تليق بكرامة الانسان الحر. فعلى ابناء هذه الحضارة و المسا -
همين فيها و المنتفعين بها ان يكونوا بجهادهم العلمى فى ميدان التطور و الاحتفاظ
باصالتهم المبيده عواصم لهذه الحضارة العريفة تعصمها من ان تذوب لاسمح الله فى -
نيران المشتعلة من ناحية الحضارات الاخرى .

غلامرضا طاهر

مناهج الطالبین و مسالك الصادقین

در فهرست میکرو و فیلمهای کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (ج ۱ ص ۲۰۶) تألیف محمد تقی دانش پژوه این کتاب چنین معرفی شده است :

« فیلم ۳۱۱، قویه ش. ۱۷۳۳، نسخ اوآخر رمضان ۷۲۸ در ۱۹۴ ک ۲۰ س، وقف درویش محمد علی، وقف تربت سلطان العاشقین » این کتاب که عکس آن رساله‌ای است جداگانه و در آخر آن نوشته شده است: «ثم الحصر الشریف من شرح التجريد هدی کلمة التوحيد للغزالی لبعض الافاضل».

در کشف الظنون درباره این کتاب آمده: «مناهج الطالبین - فارسی للسید محمدالبخاری المتوفی سنه ... رتبه علی مقدمة وعشرة ابواب . المقدمة فی تمهید . الكتاب . الباب الاول فی الاعتقاد . الثاني فی التقوی . الثالث : فی امر الباطن ومفرقه الادب . الرابع : فی التنبیه (والایفاظ للمرید) . الخامس : فی آداب الصبحة . السادس : فی شرایط الذکر . السابع : فی المعرفة والمشیخة . الثامن : فی اثبات الرؤیة والمشاهدة . التاسع : فی الهدایة والضلالة . العاشر : فی العلم والعمل .

(ص ۱۸۳۶ ج ۲) ابواب کتاب به همین ترتیب است که صاحب کشف الظنون آورده، جز اینکه در پایان کتاب فصلی وجود دارد به نام خاتمة الكتاب که حاجی خلیفه از آن نام برده است .

مؤلف در هیچ جای کتاب خود را معرفی نکرده و حتی اسمی هم از خود ذکر نکرده است. در کتب دسترس این بنده شرح احوالی از این عارف بزرگک یافت نشد.

مؤلف درباره سبب تألیف کتاب می نویسد: «اما بعد درویش از جمله برادران در دین مسلمانی و طالبی از جمله راغبان در معرفت کمال انسانی ازین عاجز التماس مختصری کرده زبان فارسی تا آن رادستوری سازد در تحصیل رضای حق و وسیله ای بود او را در دانستن کیفیت صحبت و معاشرت با خلق و این ضعیف اگر چه بحسب ضعف حال و ضیق وقت درین امر راغب نبود و در مبدأ حال سائل را منع و ابا نمود، اما چون توفیق الهی و عنایت ازلی بر حکم و اما السائل فلاتنهر در حق او اشفاق نمود و بر مقتضای و اما بنعمة ربك فحدث از بهر او و هر طالب که صادق بود این کلمات تقریر و تحریر کرد به امید آنکه حق سبحانه تعالی بوسیله قوله تعالی تعاونوا علی البر والتقوی و به موافقت حکم و ان یستنصر و کم فی الدین فعلیکم النصر گوینده را مغفور و مأجور دارد و شنونده را منتفع و متمتع گرداند» (ص ۱)

از عبارت ذیل واقع در ص ۷۵ معلوم می شود که یا مؤلف به شام سفر کرده است یا با مشایخ شام که به ایران آمده اند مصاحبت و مجالست داشته است: «و از مشایخ شام چنین استماع افتاد که از بهر آن او را سیدی احمد خواندند که همه درویشان را یا سیدی خواندی یعنی ای بزرگک و خواجه من».

در ص ۱۲۵ گوید: «اگر چه این عاجز خود را در معرض این امر ندانسته و از اشتغال به سخن گفتن در نفی و اثبات در جمیع امور محرز بوده و نفس خود را در تحمل شرایط طریقت و آداب اهل معرفت به غایت ضعیف و مقصر یافته و بدین سبب دائماً از صحبت و اختلاط حذر کرده و منهزم بوده، اما چون درین وقت بی اختیار خواست خود بل به حکم و اراده حق سبحانه و تعالی او را بدین مقام و ولایت رسانیدند و از تجاوز کردن ازین دیار ممنوع و محبوس کردند و جماعتی از طالبان و راغبان بحسب حسن ظنی که داشته اند به صحبت رغبت می نمودند

و فواید می طلبیدند؛ و اگر چه این ضعیف در خور قوت تحمل آن و موافقت مراد ایشان نمی یافت و از آن انهزام می نمود ولیکن از تضييع حقوق و کسر خواطر ایشان نیز می اندیشید و چون از مواضع بعید بدین عزم و قصد می آمدند به کلمه المؤمن آلف مألوف رعایت جانب ایشان واجب می دید و بر مقتضای خیر الناس من ینفع الناس در بی خبری خود متحیر می بود. تا بعد از التماس درویشی از حضرت حق اشارت رسید و مصلحت و صواب چنان دید که کلمه ای چند در آداب و احوال طالبان و اشارتی چند در نفع و ضرر ایشان در سلوک طریقت و نهج درویشان در قلم آرد، تا چون از مجالست و مصاحبت این عاجز محظوظ و منتفع نمی شوند باری ازین کلمات و اشارات مستفید و بهره مند گردند و در اشتغال بدان اکتفا نمایند و این عاجز را معذور دارند و با وقت و حال خود گذارند.»

و در ص ۱۴۸ گوید: «اما آنچه معظمت آن [یعنی منکرات] است که رنج و انکراست و در کردستان خصوصاً درین کوهستان آن غالب است پنج چیز است.» آنگاه پنج منکری را که بعضی مردم کردستان به گفته مؤلف در آن زمان مرتکب می شده اند بر می شمارد اول: ربا. دوم: منع زکوة و سوم: سخن گفتن و غیبت کردن و منازعه در مسجد. چهارم: بی حجابی زنان. پنجم ظلم ظالمان. از این گفته معلوم می شود که مؤلف مدتی در یکی از شهرهای کردستان به سر می برده است.

و در ص ۱۵۰ گوید: «و غالب آن بود که آنها که این زکوة می ستانند درین کوهستان همه اینها باشند که به علم و فقاہت و ورع و معرفت خود را می نمایند و امام و مقتدای خلق باشند.»

و در ص ۱۵۳ ذیل فصل فی تمهید العذر گوید: «همانا که بعضی از درویشان و عزیزان این ولایت را محقق و یقین باشد که این ضعیف را از مدت پانزده (= پانزده) سال باز چندین نوبت بدین ولایت گذر افتاد و به حکم و تقدیر حق سبحانه و تعالی دو سه نوبت مدتی اقامت کرد و با وجود آنکه برین همه اطلاع داشت هرگز در حال هیچ کس سخن نگفت نه در حضور و نه در غیبت نه به زبان و نه به قلم بل

به حال خود مشغول می‌بود و به قدر طاقت و توفیق حق تعالی در درویشی روزگار می‌گذرانید و از نیک و بد مردم فراغتی تمام حاصل.

مؤلف در چند جای دیگر کتاب درباره وضع زندگی مردم کردستان و به خصوص این کوهستان سخن گفته است. بنا بر این علاوه بر جنبه عرفان و تصوف از لحاظ اجتماعی این کتاب دارای ارزش و اعتبار است.

این عارف بزرگوار در تألیف کتاب و طرح اصول و مسائل تصوف و عرفان توانایی و قدرت کافی داشته و مقاصد خود را با نثری روان و پخته و فصیح و بلیغ و خالی از اطناب و تعقید بیان کرده است، به نحوی که می‌توان نثر این کتاب را یکی از نثرهای خوب و عالی قرن هشتم شمرد. وی برای بیان مافی الضمیر خود از آیات قرآن مجید و احادیث نبوی و گفتار سالکان طریقت و اشعار عرفا استفاده کامل کرده است.

در پایان مناسب می‌داند بعضی از لغات نادر این کتاب را اینجا ذکر نماید:

۱- سر کشیدن: «التمسك بسنتی عند فساد امنی له اجر مائة شهید، یعنی آنگاه که در امت من فساد پدید آید و هر طایفه‌ای سری کشند و مذهبی گیرند و متفرق شوند، هر کس که در آن وقت تمسك کند به سنت من و آن را محافظت کند او را ثواب صد شهید بود.» (ص ۹)

۲- حاضر شدن: «و اگر نیز وقتی به سبب فراموشی که آن اثر مس شیطان است اتفاق صحبت و گفت و شنودی افتد، چون حاضر شوی و با یاد آیدت که صحبت ایشان زیانکار است بعد از آن با ایشان منشین که ایشان ظالمانند.» (ص ۱۴)

۳- مذهب گویی: «و طریق احتیاط آن است که شخص خود را از صحبت کسانی که مذهب گویی و تعصب بریشان غالب بود و خواهند که مذهب خود را ترجیح کنند بر مذاهب دیگر حذر کند تا ازین آفت به سلامت ماند.» (ص ۱۵)

۴- ترسکاری: «یعنی بر تو باد که بررسی از خدای تعالی که به درستی که

ترسکاری سر جمله خیرها است»

۵ - حدیث النفس: « و طریق طالب صادق آن است که درین باب به غایت بکوشد و زبان خود را محافظت کند تا از آن جهت ضرر بسیار بد و راه نیابد، بل دل خود را نیز از وسوسه و حدیث النفس محافظت کند تا از مراقبه و حضور و نور حضور بهره مند گردد.» (ص ۳۶)

۶ - کار راستی: « اما آنکه همه روز به مصلحت و کار راستی دنیا و اکل شهوات مشغول بود و همه شب خوش بخسبد و از درد دل درویشان و سوختگان فارغ و آسوده باشد او را ازین کار چه خبر بود.» (ص ۴۹)

۷ - بکشودمانی: « یعنی اگر بر طریقت مستقیم شدن و صبر کردندی در علم برایشان بکشودمانی.» (ص ۵۳)

۸ - انصاریان: « و دیگر روایت کرده اند که فرمود در حقیکی از انصاریان که او از اهل بهشت است.» (ص ۱۱۰)

۹ - شیخ مریدی: « و هیچ عجبی عجبت و هیچ جزائی شنیع تر و فاحش تر از آن نیست نزدیک اهل معرفت که کسی پیش از آنکه نفس وی در آداب اهل طریقت مستقیم شود و دل او در مراتب و مقامات حقیقت کامل گردد و ... غفلت و غرور او را دریابد و به قول و فعل به دعوی پیش آید ... و تصرف و امر و نهی آغازد و شیخ مریدی اظهار کند.» (ص ۱۲۱)

۱۰ - انجمن گاه: « پس چرا نباید که مسلمانان همه خاص و عام سعی کردند تا در هر دیهی یا در هر محلی انجمنگاهی بساختندی و این حسابها و فتنه ها آنجا بودی.» (ص ۱۵۱)

۱۱ - نسبت گری: « و حقیقت معنی قریبی قربت است الی الله تعالی نه قرابت نسب، زیرا که درین طریق نسبت گری به قرابت نسب، زیرا که درین طریق نسبت گری به قرابت و نسبت درنگنجد.» (ص ۱۶۰)

۱۲ - سر به سر کردن: « و اگر به اقرار پیش نتوانی آمدن به افکار بیرون

بیایی و کار با خداوند گار گذاری و چون او بر تو سری می کند تو شکرانه بگزاری و پرده بر خود نداری و با بندگان او سر به سر کردن فتوحی شماری. « (ص ۱۶۰) این کتاب ارجمند به کوشش این حقیر آماده چاپ شده است، امیدوارم استاد دانشمند و نویسنده توانا جناب دکتر خانلری دبیر کل و مدیر عامل گرامی بنیاد فرهنگ ایران دستور چاپ آن را صادر فرمایند.

عبدالرحمن عمادی

«یغما» و عقاید قدیم ایرانی

این نوشته‌ای است برای نشان دادن ریشه و بن‌قدیمی و ایرانی لغت فارسی (یغما) و خودبخود گرامیداشتی است از (یغما) و (یغمائی) . چه تا هر زمان که لغت (یغما) در فارسی بکار رود (یغما) و (یغمائی) نیز با آن همراه خواهد بود. اما معانی درست و درخور لغت فارسی (یغما) چیست ؟

از شکفتیهای فراوان زمانه یکی هم سرنوشت (یغما) است که مانند (یغمائی) با همه نقش ارزنده‌اش در فرهنگ ایرانی قدرش چنانکه باید و شاید شناخته نشده به اصطلاح دچار (بدیاری) شده است.

در فرهنگ‌های فارسی لغت (یغما) بدو معنی آمده: اول: «نام شهری است از ترکستان منسوب به خوبان و صاحب حسنان. دوم: تاخت: و تاراج و غارت است.» مرحوم (محمد قزوینی) در نامه‌اش به (نجوانی) درباره معنی (یغما) چنین نوشته:

«چون یغمائیان یعنی ترکان قبیله (یغما) چنین نوشته:

« چون یغمائیان یعنی ترکان قبیله (یغما) از اترک مشرق بتاراج و غارت معروف بوده‌اند لهذا (یغما کردن) و (یغمازدن) از این عمل این قبیله اترک معروف شده است ... قدیمترین شاهی که برای (یغمازدن) و (یغما کردن) دیده‌ام در

اشعار معزی است که در (بهارعجم) ذکر کرده است:
 از خانیان گروهی، کز خط شدند بیرون
 جنگ آوران یغما، جانشان زدند یغما
 و باز معزی میگوید:

ایا ستاره خوبان خلخ و یغما بدلبری دل ما را همی کنی یغما
 دلی که حور بهشتی ربود و یغما کرد کی التفات کند بر بتان یغمائی
 در اشعار خواجه حافظ هم معلوم است که آمده است. و لابد «خوان یغما»
 مراد از آن طعام عامی بوده است که سلاطین یا بزرگان ترتیب میداده‌اند و
 ترکان یا غیر ترکان بسرعت غارت می کرده‌اند چنانکه سعدی می گوید:
 ادبم زمین سفره عام او است

برین خوان یغما چه دشمن چه دوست^۱

خلاصه نوشته مرحوم قزوینی این میشود که: لغت (یغما) از نام و صفت
 خاص ترکان یغمائی ماوراءالنهر برخاسته که از دیگران غارتگرتر و در تاراج
 طعام عام سلاطین و بزرگان چابکدست تر و خوب رویانش از همگنان زیبا تر بوده‌اند.
 نتیجه هم روشن است. لغتی که از نام وصف خاص قومی ترك در آید نباید ایرانی باشد.
 در زیر نشان خواهم داد که این درست نیست.

زیرا:

در کتابهای: مسالك و ممالك اصطخری - مروج الذهب مسعودی - البلدان
 یعقوبی - تاریخ یعقوبی - سفر نامه ابودلف - صورة الارض ابن حوقل -
 جهان نامه محمد بن نجیب بکران - تفویم البلدان ابوالفداء - سفر نامه ابن فضلان -
 حتی کتاب جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی از کی. لسترنج نامی هم
 از (یغما) و (یغمائیان) بمیان نیامده است. مؤلف کتاب (مجموع التواریخ و القصص) که

۱ - نشریه دانشکده ادبیات تبریز جلد ۲ - صفحه ۴۲ - ۴۳. بنقل از حاشیه معین در

بابی در (ذکر شهرها) دارد تنها يك جا نوشته «پادشاه یغما را بفرخان گویند»^۱ مؤلف کتاب (حدود العالم) و (گردیزی) در (زین الاخبار) که از قوم یغمائیان یاد کرده‌اند چیزی درباره غارتگری و یا زیبارویی زنانش نگفته‌اند.^۲ در شعرهایی که از شعرای قدیم خراسان مانند: فیروز مشرقی - شهید بلخی - مسعود مروزی - ابوشکور بلخی - معروفی - دقیقی - میسری - رودکی و ... در دست است سخنی از خوب رویان یغمائی به میان نیامده است.

از فرهنگهای قدیمی فارسی، در (لغت فرس اسدی) و (معیار جمالی) (یغما) و یغمائی) نیست. قدیمترین فرهنگی که (یغما) را بکار برده (صحاح الفرس) است که آنرا بدو معنی یاد کرده.

یکی: (شهری که خوبان بسیار از آنجا خیزند) و نگفته که آن شهر در کجا است، دوم بمعنی: غارت و تاراج. و چند بیت شعر هم از امیر معزی و کمال الدین اسماعیل و پدر خودش بگواه آورده است. پس از آن در فرهنگ رشیدی و برهان مانند (صحاح الفرس) یغما را بهمان دو معنی آورده و تنها افزوده‌اند که آن شهر در ترکستان است. ولی هیچیک ننوشته‌اند که آن لغت ترکی بوده یا برای صفت غارتگری یغمائیان چنین شهرتی یافته است. و همه آنرا واژه‌ای فارسی شمرده‌اند. گذشته از نمونه‌های بالا، تاریخ بشری گواهی‌های فراوان از جنگجویی و غارتگری قبایل بسیار و سرزمینهای گوناگونی که در خوبروخیزی نامدار بوده‌اند بدست داده است. مگر یغمائیان کم نام و نشان ماوراءالنهر چیزی بیش از آنها داشته‌اند؟ بنابراین گمان اینکه لغت (یغما) بسبب صفات غارتگری و خوبروخیزی قبایل و سرزمین یغمائیان ترك ماوراءالنهر در زبان ما راه یافته و بکار رفته باشد بنیاد استواری ندارد.

۱ - بکوش و چاپ ملك الشعراء بهار صفحه ۴۲۱

۲ - در حدود العالم آنها را (یغمیاء) هم نوشته است (ص ۷۸-۷۹) بکوش دکترا

چنانکه در زیر خواهیم آورد (یغما) لغتی است بسیار کهن و ایرانی با معانی و مفاهیمی که تا داستانهای آغاز آفرینش بالا میرود. اینک گواهیهای آن:

لغت: (yagna) در ادب و دائی و در زبان (سانسکریت) بصورت: (یگن) = جگن = یگنا = جگنا = یاغیا = یاجنا) تلفظ شده و در تفسیر فلسفی و دها یا کتاب (اوپانیشاد) ترجمه (داراشکوه) هم آمده است.^۱

لغت (یجنا = یگنا) درست بهمان معنی و صورت لغت اوستائی (یسنا) است. (یسنا) که نام یکی از چند بخش (اوستا) است، در لغت شناسی، آنرا از ریشه (یز) = yaz (اوستائی و یج = yag) سانسکریت و (ید = yad) فرس هخامنشی دانسته اند. (یسن در اوستا و (یزشن) پهلوی و (یشتن) در پهلوی بمعانی ستایش و پرستش همراه با آداب قربانی و تشریفات دیگر همه از همین ریشه و بن کهنه اند.

(یشت)ها که نام بخش دیگری از (اوستا) است نیز از همین تیره لغوی است. فرقی که میان کلمه (یسنا) و (یشت) میتوان قرارداد این است که (یسنا) بمعنی ستایش و پرستش است بطور عموم و از این لغت مطلق آنچه داخل عبادت است از نذر و قربانی و مدیحه و غیره اراده کنند، (یشت) نیز بهمین معانی است. اما از آن ستایش و نیایش آفریدگار بخصوصه اراده کنند.^۲

در دیلمی مصدر و فعل (اشتن = ESTAN) فعل و عمل زنی است که کارش خواندن ترانه‌های ویژه در عروسیها بوده خود نیز میرقصد و میخواند و رهبری دست کوبید نهادم گرفتن دیگر شرکت کنندگان در جشن را نیز بعهده داشته است. فعل (اشتن) دیلمی نیز از ریشه (اش) یا (یج = یگ = یز) است که بیشتر یاد کردم. بنا بر آنچه که در بالا آوردیم (یغ) در (یغما) هم ریشه (یج = یگ = جگ) و (یسن) و (یگنا) و (یجنا) است و معانی گوناگون این لغات نیز چنانکه پس از این خواهیم آورد همین خویشاوندی را می‌سازند.

۱ - اوپانیشاد. ترجمه (داراشکوه). بکوشش: دکتر تاراچند و محمد رضا جلالی نائینی

ص ۵۱۷ - ۶۶۵.

۲ - یسنا، پورداود. ج ۱ ص ۲۳

در (ودائی) (yagna = یجنا = یگنا = جگه) یعنی قربانی - پرستش - عبادت - نذر - نیازپرستنده - قربانی کننده - آتش - تجسم آتش - نام یکی از گویندگان سرودهای (ریگ‌ودا). بنا بر مذهب ودائی، خدایان موجودات مهربان و نیک‌خواهی هستند که در میان مردم بوده از آنها دور نیستند ولی از مردم برتر و نیر و مندترند. از این رو سزاوارستایش و نیایشند و باید برای خوشایندشان (یجنا = یگنا) بجای آورد. جایگاه ایزدان در آن بالا در آسمان و نیز در پیرامون این جهان است به چیزی نیازمند نیستند. ولی اشتهای سیری ناپذیری به نذوردارند. تنها قربانی است که مایه خشنودی آنها شده شادشان میسازد.

قربانی برجسته‌ترین و بزرگی آئین (ودائی) است. در (یگنا = یجنا = جگه) آئین قربانی با پیشکش نمودن قربانی به ایزد یا ایزدان با خواندن آواز و سرودن های دینی تقدیس میشود. پیروان آن آئین بر آنند که قربانی همراه با جشن و سرود خوانی مایه پارسائی و پاکی تن و جان بوده پرستنده را با خدایا خدایان بهم پیوسته و یکی میسازد آنها گمان کرده‌اند که خدایانی که برای (یگنا = یجنا) فراخوانده شوند در آن آئین حضور بهم رسانیده نذور و پیشکش‌ها را متبرک و مقدس میسازند. و آن ایزدان با پذیرفتن قربانی و خوردن آن خود را با قربانی شده و قربانی کننده یگانه و بهم پیوسته ساخته در آن کار سودمند هر سه با هم انباز میشوند.^۱

چون بزرگترین معنی و رمز آئین (یگنا = یجنا) یا عبادت (قربانی) جفت شدن و پیوستن و یگانه گشتن آفریده با آفریدگار است، از این رو در ادب (ودائی) لغت (یوگه) = yug نیز بمعنی: اتصال - بهم بستن - بهم بستگی - روش مافوق‌طبیعی - اتحاد و اتصال و نیز بمعنی: افسون - فریب - نیرنگ - جادو است. همچنانکه (یگنا = یجنا = yajna) از (فعل: ya) (= بود لغت (یوگه) = yug) نیز از مصدر (یوج = yuj) ودائی است. (یوغ) فارسی که دو حلقه‌ای است که دو گاو گشت و ورز را ناگزیر بهم میپیوندد در مفهوم و شکل از همین دودمان است. یهوده نیست که در

ادب ودائی و در سانسکریت (یوگما = yugma) در شکل لغوی و تلفظ لغت (یغما) را بیاد می‌آورد. زیرا (یوگما) در (ودائی) یعنی (زوج - ربط - جفت - توامان - دوقلو اتصال - وصل) ۱ و در (اوستا) و پارسی باستان (یوگک = yowg) و (یغذ) یعنی: جفت شدن - جفت کردن - زیر یوغ گذاشتن - به یوغ بستن ۲ چون هر پیوند زناشوئی زن با مرد و جفت شدن نرینه و مادینه رمزی است از پیوند مقدس و ناگزیر ذات نرینه نخست با ذات مادینه نخست که در آغاز آفرینش برای استوار ماندن تخمه آدمیان و باروری جهان زندگان صورت گرفت، از این رو هر عید و جشن و (خوان یغما) و سوراآئینی که بیاد بود همان داستان آفرینش باستان و پیاس بهم بستن دو موجودی که خواستار و دوستدار یکدیگرند و با (یوگک = یوغ) مقدس زناشوئی باهم جفت میشوند خود در حقیقت (یگما) یا (یگنا) ی دیگری بشمار میرود. در هر جشن و عید زناشوئی یا (یگما) ی آدمیان آواز و سرود خواندن و سورا ساختن و شادی کردن و دست افشاندن و پای کوفتن و از خوراکیها و جامه‌ها و خواسته‌ها و آشامیدنیها بهره بردن و خداوندان آن جشن را ستودن و بازمانده آن خوان جشن راحتی بتاراج همگان دادن خود بخود معنی یکنوع (یگنا) ی دینی نیز نهفته است.

از این رو لغت (یغما) یا (یگنا) و (یگما) در (ودا) و (یسنا) در (اوستا) بمفاهیمی که اشاره کردم پیوند مییابد. بنابراین خود لغت فارسی (جشن) نیز در معنی با (یگنا) و (یگما) و در نتیجه با (یغما) خویشاوند و هم معنی میشوند. زیرا در (اوستا) لغت (یسنا) و در پهلوی (یشن = yashn) در فارسی (جشن) و در دیلمی چشم = jasm از یک تیره‌اند. پورداود گفته: دلغ جشن که بمعنی: عید و از کلمه (یسنا) مشتق است در زبان فارسی بیاد کارمانده است. ۳

۱ - اوپانیساد . ص ۶۷۴ .

۲ - دکتر محمد مقدم. (راهنمای ریشه فعلهای ایرانی در اوستا و پارسی باستان به نقل از: بارتولمه - هرن - هوبشمان - والده پوکورنی ص ۲۷)

۳ - پورداود. یشتها. ج ۱ ص ۱۵ .

این (بشن) یا (یگما) یا (عید و جشن) که گسترده خوان بنما جزئی از آئین دینی آن بوده یکی از معانی برای کسانی که بدان باور داشته‌اند پاک کردن خود از گناه و بدی و پاک شدن از کمی و کاستی و انجام دستورهای دینی و پرداختن و آراستن خویش بوده است. از همین رو لغت ریشه‌ای (بوژدات) در اوستا و پارسی باستان بمعنی: پاک کردن از کاستی و گناه - برگزاری مراسم دینی و پرداختن و آراستن^۱ معنی و مفهوم دیگری از (بشن) و (یسنا) و (بنما) را می‌رساند. حاصل گواهاها و گفته‌های بالا این است که: اول: (یگ = جگ = یج = یغ = یز = ید) که لغات ریشه‌ای هستند و همچنین واژه‌های (یسنا) و (یجنا) و (یگنا) (جشن) و (جشم)^۲ و (بنما) همه با یکدیگر در ریشه لغوی و مفاهیم کهن دینی و رمزی از یک بنیادند.

دوم: (یوک = یوج) و دائی برابر است با (یوغ) فارسی و (یگما)ی ودائی و درست بهمان معانی کهن دینی و رمزی (بنما) است.

اگر (بنما) را مرکب از دو کلمه (یغ) و (اما = OMA) بدانیم از روی لغات ودائی معنی آن چنین میشود: پرستش و ستایش و اتصال با ایزد بانوی مادر کیتی و عبادت بزرگترین ساحره جهان و نیایش همسر خدای آسمان.

زیرا (یغ) صورتی از (یگ = یج) ودائی است. معانی (یج = یگ) ودائی و اوستائی و (ید) فارسی باستان را دیدیم که ستایش و نیایش و عبادت بود. لغت (OMA = اما) در ادب ودائی بمعنی: ایزد بانوی مادر کیتی و ساحره بزرگ و وزن شپوا خدای بزرگ آسمان نزد هندیان باستان است.^۳

پس از این راه نیز معنی (بنما) با معانی پیش گفته یکی میشود. افزون بر آنچه که در بالا برای معانی گوناگون و کهن (بنما) و پیوستگی

۱ - (راهنمای ریشه فلهای ایرانی در اوستا و پارسی باستان ...)

۲ - (جشم) لغت دیلمی (جشن) است.

۳ - اوپانیشاد ص ۶۹۰. ترجمه داراشکوه.

آن بداستان آفرینش آغازین نخستین جفت نرو ماده انسانی و بویژه جفت مادینه اش که ما در باروری و گیتی بوده، آوردیم، گواهیهای زیر نیز که آنها را از میان لغات یافته‌ام، بخوبی درستی تعبیری را که از (یغما) نمودم نشان میدهند:

۱ - (حکیم مومن تنکابنی دیلمی) در کتاب لغات پزشکی و داروئی خود بنام (تحفة المؤمنین) و (خلف تبریزی) در (برهان قاطع) هر دو نوشته‌اند که (یغمیصا = yaqmisca) و (یغمیصیا = yaqmiscia).

بلغت (سریانی) (ریواس = ریواس) را گویند. (حمزه اصفهانی) نوشته: «گفتار (خدای نامه) در باب آغاز آفرینش: در این فصل: عباراتی از (خدای نامه) را که (ابن مقفع) و (پسر جهم) آنها را نقل نکرده اند می‌آورم ... در کتابی که از ایرانیان به نام (آبستا) (اوستا) نقل شده چنین خواندم ... نخستین جاننداری که خدا آفرید (مردی) بود و (گاوی) ۱ که بی آمیزش نرو ماده بوجود آمدند. نام مرد (کهومرث) و نام گاو (ایوداد) ۲ بود. کیومرث یعنی: زنده گویای مرده. لقب کهومرث: (گلشاه) بود. یعنی پادشاه گل. این مرد (کهومرث) مبداء تناسل بشر شد. و در دنیاسی سال بزیست. و چون در گذشت از صلب وی نطفه‌ای بیرون آمد و در زمین فرو رفت و چهل سال در رحم زمین بماند. از این نطفه دو گیاه شبیه ریواس (ریباس) روئید. سپس از جنس گیاه به جنس انسان تحول یافتند. یکی نرو دیگری ماده. در قامت و صورت یکسان و نام ایشان (مشه) و (مشانه). پس از پنجاه سال (مشه) و (مشانه) با یکدیگر ازدواج کردند و فرزندان زادند ... ۳»

۱ - (مرد) کنایه از ذات نرینه و جهان برین و (گاو) کنایه از ذات مادینه و جهان فرودین و این گیتی بوده است.

۲ - در مجمل التواریخ و القصص ص ۲۲ (ایوداد) آمده. در بندش نیز (ایوداد) است. یعنی: (ایو) دادار - ایزدایو. (ایو) ایرانی و (EV) در اروپائی که نام زنان است همان (حوا) است.

۳ - تاریخ پیامبران و شاهان - ترجمه دکتر جعفر شعار ص ۶۱-۶۲

همین داستان را که در (بندهش) هم بر جا مانده (بلعمی) در ترجمه تاریخ طبری چنین آورده که:

و دیگر گویند (گیران) و (بسته کستیان = سه نشینان = کسینان = کشیشان) ۱ که ایزد اندر جهان نخستین چیز، (مردی) آفرید و (گاوی) و آن (مرد) کیومرث خوانند. و معنی کیومرث: (زنده گویای میرا) بود. پس او را (گرشاه) (گوشاه = گلشاه) خواندندی که جهان بیران ۲ بود. و او اندر شکاف کوه بودی تنها و مردم با وی نبود. و معنی (گر) گوه باشد. و او را پادشاه کوه خواندند. و سی سال تنها بزیست بی کس. پس بمرد و آن آب که از پشت وی بیامد اندر شکاف زمین شد و چهل سال اندر زمین بود و او پس چهل سال (دوین پیکر) ۳ از زمین بر آمد. پس دو درخت گشتند بر سان مردم. یکی نر و دیگر ماده. پس حرکت کردند بیکدیگر. و انسان بیامد. و از ایشان دو فرزند آمدند. و ایشان را (مشی) و (مشیان) خوانند و اسلامیان (آدم و حوا) خوانند و این همه خلقان از ایشان پدید آمدند. ۴ بنا بر این در لغت (یغمیصا) و (یغمیصیا) که جزء نخست آن بروشنی (یغما) را به همراه دارد، گواه آشکاری از معانی کهن و بنیادی بر جا مانده است. آیا نمیتوان گمان کرد که شاید علامتی تصویری شکل بصورت (ایدئوگرام) مانند لغات هزارشی که فراوان در متون قدیم بیادگار مانده بود، وجود داشته که (یگما) و (یسنا) و (یغما) و لغات دیگری که در

۱- این نامها که در نسخه‌های مختلف آمده‌اند همه یکدینا معنی دارند و روشنگری از چیزها هستند و درخور بحثی جداگانه‌اند.

۲- بیران: ویران

۳- در نسخه‌ای دیگر (دوین پیکر) بوده. بگمانم (دوین پیکر) درست بوده. زیرا (دوین پیکر) بمعنی: دوقلو و توأم است که پس از این شرح خواهم داد.

۴- تاریخ بلعمی. تصحیح ملک الشعراء بهار- بکوشش پروین گنابادی ص ۱۲ و ص ۱۳. در نسخه‌های دیگر بجای (مشی) و (مشانه): (مس) و (مسایه) بود. مرحوم بهار نوشته که در کتب قدما همانها: ملهی و ملهپانه - مردی و مردانه - مهری و مریانه آمده و (ریواس) همان (مهر گیاه) است.

این باره یاد کردم نمونه‌های گوناگونی از تلفظ‌ها و تفسیرهای همان تصویر کهن بوده است؟

در داستانهای ودائی آمده که (یم = yama خواهری داشت بنام (یمی = yami) یا (جمنا = jamna) که باهم دوقلو و همزاد و توأم بودند. آن‌دو، مانند (آدم) و (حوا) و (جم) و (جمک = يمك) داستانهای ایرانی، نخستین نمونه نر و ماده نوع بشر بشمار می‌آمدند. در سرود دهم از (ماندالای دهم) از (ریگ ودا) دیده میشود که (یمی) یا پافشاری (یم) را بهسری و همخوابگی خویش فرا میخواند. اما (یم) زیر بار نمی‌رود و آنرا گناه می‌شمارد^۱. اما در روایات دیگر ودائی عکس آن هم آمده. یعنی: (یمی) بود که از اتحاد جنسی با (یم) خود داری ورزید و پس از آنکه (یم) در گذشت سخت پشیمان و سوگوار شد. خدایان برای آرامش (یمی) شب را آفریدند، بعقیده برخی دیگر (یم) و (یمی) زن و مرد اول یا آدم و حوا بودند. در یکی از سرودهای ودائی که بصورت مکالمه است چنین آمده «زن مرد را بهمخوابگی تشویق کرد تا نسل بشر جاویدان بماند. در سرود دیگری گفته شده است: (یم) نخستین انسانی بود که مرد و نخستین کسی است که پس از مردن به آسمان رفت. او راه سرمنزلی را که نمیتوان یافت پیدا کرد.

آنها که امروز به دنیا می‌آیند از راه خود بجائی می‌روند که نیاکان از آنجا گذشته‌اند...»^۲

با اینکه در داستان ملی کنونی ما (مانند شاهنامه فردوسی) (جم) چهارمین شهریار پس از (کیومرث) است، بنا بر داستانهای کهن دینی پیش از اسلام ما (جم) و خواهرش بنام (جمک = jamak) یا (یمک = yamak) با یکدیگر دوقلو و توأم و همزاد بودند. و (مشی) و (مشیانه) که در برخی از روایات نام دیگر (کیومرث) و (همسرن) نوشته شده، نزد دسته‌ای دیگر نام (پسر و دختر) کیومرث آمده است

۱ - گزیده سرودهای ریگ ودا - ترجمه محمد رضا جلالی نائینی صفحه ۳۳۹ تا ۳۴۴.

۲ - اوپانیشاد - ترجمه داراشکوه - بکوشش دکتر تاراچند و جلالی نائینی ص ۶۶۷.

که پدر و مادر نخستین همه آدمیان بودند. چنانکه (حمزه اصفهانی) تاریخ نگار نامدار به نقل از (بهرام پسر مردانشاه موبد ولایت شاپور) که بیست و چند نسخه از (خداینامه) را در دست داشته، در کتاب (سنی ملوک الارض والابیاء) نوشته که: (از کیومرث، نخستین انسان روی زمین، پسری و دختری ماند بنام: مشی و مشیانه....^۱ و همین پسر و دختری یا خواهر و برادرند که نخستین بزهرگرند و همه آدمیان را پدر و مادرند!

در نجوم قدیم ایرانی نیز که پایه و مایه عقاید دینی و جهان بینی و جهان شناسی باستانیان بوده سومین برج از دوازده برج سال برج (جوزا) است. (جوزا) یعنی: دو قلو؛ گروه ستارگان این برج سوم یا برج دو قلو را قدما بشکل دو کودک برهنه ایستاده که دستها در گردن همدیگر دارند و یکدیگر در آویخته اند تجسم و تصویر میکرده اند. (بیرونی) در (التفهیم) آنها را همچون: «دو کودک برپای ایستاده، هر یکی دست بر دیگر پیچیده دارد تا بازوی او بر گردن دیگر نهاده شد»^۲ معرفی کرده است. در (ویس و رامین) که مایه داستانش عقاید بسیار قدیم ایرانی را در بردارد در باره (جوزا) یا (دوپیکر) آمده:

«دوپیکر باز چون دو یار در خواب

یکدیگر پیچیده چو دو لاپ^۳»

چون نامهای این (دوپیکر) خود راهنمایی برای شناختن ریشه و بن گروهی از لغات کهن و خویشاوندی آنها است و در معنی آنها همین داستان قدیم ایرانی و هندی دیده میشود و کسی این نامها و لغات را بدینگونه که یاد کرده و میکنم نیاورده و شناسانده است، از این رو برای شناخت معانی قدیم این شاخه دو بن که به درك بهتر مفهوم (بنما) كمك میکند نامهای گوناگون (جوزا) را در زیر میآوریم:

۱ - تاریخ پیامبران و شاهان - ترجمه دکتر جعفر شمار س ۱۹

۲ - التفهیم - بکوشش و تصحیح استاد همایی ص ۹۰

۳ - ویس و رامین، بکوشش دکتر محمد جعفر محجوب ص ۶۱

(ابوریحان بیرونی) در (آثار الباقیه) برای این دو پیکر همزاد نامهای زیر را یاد کرده است:

(جوذا) و (توامان) در عربی. (دودیمو) در رومی. (دوپیکر) در فارسی. (تامی) در سریانی. (نومیم) در عبری. (مئون) در هندی. (اذوبچر یکر یک) در خوارزمی قدیم^۱ در انگلیسی آنرا (gemini) (ماخوذ از کلمه «تینی»: tywlns) بمعنی: بیچه دوقلو و جفت گفته اند. (دودیمو) که بیرونی آنرا (رومی) نوشته و صورتی از (twins) میتواند بود، در زبانهای ایرانی یعنی: دوچهره و دوپاره چنانکه در دیلمی (دیم = dim) یعنی: کناروپهلو و صورت و چهره و جانب و ناحیه و (دودیم) یعنی: دو پهلو و دو صورت و دوپاره و دوناحیه و دو سوی رودخانه و ... و (تامی) سریانی و نومیم) عبری نیز از همین بنیادند. چه دهانی مدعی بود که در ۱۲ سالگی فرشتهای بنام (توم) یا (نومیم) یعنی: توامان، همزاد بر او ظاهر شده و او را اندر داد که مهبای ظهور و نشر تعالیم الهی شود^۲ «

(خوارزمی) در (مفاتیح العلوم)^۳ (جوذا) را (توامین) و (تقی زاده) در (گاشماری)^۴ نام پهلوی (دودیمو) را: دوپتکر = do - patkar) و (دوپذکر)^۵ نوشته^۶ در فرانسه آنرا (gemeaux) گویند. (بلعمی) آنرا (دوبن پیکر = دوین پیکر) نوشته^۷ (پورداد) نوشته است: «شاید معنی لفظی (جم) توامان و همزاد و دوقلو باشد. چه بسا در اوستا کلمه (یم) = (yima) بمعنی. توامان است. و در نزد برهمنان نیز (یم) و خواهرش (یمی) مثل (آدم و حوا) در تورات نخستین نرو ماده نوع

-
- ۱ - آثار الباقیه. چاپ زلخائوس ۱۹۳. و ترجمه دانا سرشت ص ۲۱۳. در نسخه دیگر (اذوبچر کریک) را (اذوبچر فریک) نوشته بودند.
 - ۲ - سید حسن تقی زاده - مانی و دین او - ص ۶.
 - ۳ - صفحه ۲۰۴.
 - ۴ - صفحه ۳۲۴.
 - ۵ - (دوپذکر) دامیشود (دوبدگر) یا دوبوهگر هم دانست!
 - ۶ - گاشماری - تقی زاده ص ۳۲۴
 - ۷ - صفحه ۱۲.

بشراوند و این عقیده ممد معنی فوق است ۱

در فرانسه: (jumelle) و (gemeau) در لاتین: (gemellus) در کرمانی و یزدی (Jomoll) ۲، در لارستانی: Jomail ۳، در شیرازی: (جملو)، در پهلوی: (gume) - gumay، در اوستا: (yema) در دیلمی: (دوبوله = DU - Bula) و... همه بمعنی: دو قلو - نوأمان هستند. و لغت (جم = jam) در معنی: (جمع) و افزایش که در تلفظ ایرانی بکار میرود از همین ریشه و بن است و (جمله = jomla) بمعنی: جمع - افزونی افزوده شدن چیزی بر چیز دیگر را قدمائی می‌انند (ناصر خیر و) و (پیر و نی) بکار برده‌اند. ۴

از همین دو دمان است (بوک) و (بوج) و (بوغ) و (جون) و (جوژ) در سانسکریت و اوستا و لغات ایرانی دیگر که خود گفتاری جدا گانه می‌خواهد و در همین یادداشت هم نمونه‌اش را می‌توان دید

۲ - شکفت این است که میان لغت (یغما) و واژه (یمک = yamak) هم در معنی و هم در مفهوم کهن دینی و آفرینشی و هم در توصیفی که در فرهنگهای فارسی از (یمک) و (یغما) شده همانندی جالبی وجود دارد. در فرهنگهای فارسی آمده (یمک = yamak) نام شهری و ولایتی حسن خیز است ۵، اما نیامده که آن شهر در کجای جهان است. برای یغمای حسن خیز نیز چنانکه یاد کردم در آغاز نگفته بودند که کجا است. بعدها بقیاس جای کم آوازه‌ای را در ماوراءالنهر یافته و آنجا را مرکز خوبان ساخته‌اند. زیرا (ماوراءالنهر) از دیر باز گر هگاه پیوند هنرهای نگارگری و بت‌سازی چین و هند و عقاید قدیم ما بود که (بهار) یا (Bihara) سانسکریت که معابد قدیم آنجا بودند گواه آنند.

۱ - گاتها ص ۹۶ و یشتها ج ۱ ص ۱۸۱.

۲ - فرهنگ بهدینان. از جمشید بروشیان. بکوشش دکتر منوچهر ستوده.

۳ - فرهنگ لارستانی. احمد اقداری.

۴ - التفهیم صفحه ۲۰۳ - زادالمسافرین صفحه ۲۶۲ و صفحه ۲۳۴

۵ - برهان.

(یمک) نیز مانند (یغما) معانی و مفاهیم بسیار کهن داستانی و دینی آغاز آفرینش جهان و آدمیان و جهان‌بینی باستانیان را در خود بار دارد. گفتیم که در پهلوی (جمک = jamak) یا (یمک = yamak) نام خواهر (جم = یم) بود که با هم دوقلو و توأم بودند و مانند (آدم) و (حوا) یا (کهومرث) و (ایوداد) یا (مشی) و (مشیاغه) نخستین نمونه و نخستین جفت آدمی شمرده می‌شدند و این جفت و توأم بودنشان در داستان (هاییل) و (قاییل) نیز که از (طبری) و (بلعمی) پس از این نقل می‌کنم بچشم می‌خورد.

بنابراین (یمک) بمعنی مظهر آغازین جنس مادینه و جفت توأم نخستین بشر و آدم بوده تجسم و تجلی گیتی و جهان مادی که مادر حیات و زندگانی و باروری گیاهان و جانوران و انسانها است نیز بشمار می‌آید و چون مادر باروری بوده طبعاً نمونه همه خوب رویان هم باید دانسته می‌شد. از این رو داستان (یمک) و (یم) در روایات ودائی و اوستائی باهم همانندی دارند که از همین نوشته همانندی آنها آشکار است.

یک ، ایو

۳- پیش از این در بالا یاد کردم که (yajna) سانسکریت و ودائی را (یک) هم خوانده و نوشته‌اند. (یک = yag) و (یک = yak) در فارسی بمعنی: عدد اول در شمار و حساب است که واحد در عربی است. عدد (یک) و (یک) را در اوستائی (= aeya) (اِو) در پارسی باستان (ایو = aya) ، در پهلوی (او = ev) ، در هندی باستان (eka) گویند. در همین یادداشت به نقل از (حمزه اصفهانی) و مؤلف (مجموع التواریخ والقصص) و (بلعمی) و (بندهش) آوردم که در آغاز آفرینش آن ذات مادینه و مادر همه پدیده‌ها که با ذات نرینه پیوست و همه چیزها و بویره آدمیان را زائید نامش (ایو) بود. بگمان باستانیان آن (ایو) که جهان و دیای مادی کنونی است مادر همه و مادرزایش و باروری است که همه چیزهای خوب و بد زندگانی را

می نمایانده است. پس (ایو) بمعنی: يك و عدد واحد و آنکه شمار و حساب از آن آغاز میشود، سر آغازی است که زایش و نوالد و تناسل نیز از آن برمیخیزد و بمعنی (یشن) و (یگما) و (یغما) نیز هست و معانی عدیده دیگر دارد که دور از بحث کنونی است. بنابراین از این راه نیز میان داستان مادر هستی و باروری با مفاهیم لغات ودائی و اوستائی و فارسی با (یغما) پیوستگیهایی است.

۴ - (جغه Jeqqa) بمعنی: تاج و دیهیم خود از نشانه‌های (ناهید) یا (زهره) بوده که مادر باروری دانسته میشد. نه تنها در لغت (جغه) جزء (یغ) از لغت (یغما) برجاست بلکه در فرهنگهای فارسی آمده که: (یغناغ = yaqnaq) بمعنی: کلاه زر دوزی است.^۱

۵ - ویز (یغماناز) را نام دختر (خاقان چین) نوشته‌اند که زن بهرام گور ساسانی بوده است. از اینجامیتوان پنداشت که پیش از اسلام هم (یغما) لغتی بوده که بکار میرفته است.

۶ - یغناپ = Yaqnab : نام دره‌ای است میان رشته کوه‌های (زرافشان) و (حصار) در ماوراءالنهر که لغات زبان مردم آن در زبانشناسی جزء گروه زبانهای ایرانی است. در این نام هم جزئی از (یغما) دیده میشود.

در ادب ودائی یکی دیگر از معنای لغت ریشه‌ای (یوگک = یوغ) که واژه (یگما) - هم ریشه یغما - از آن در آمده است یرنگک - افسون - فریب - سحر - جادو است ۲ . و نیز لغت (یوگمایا = yugamāya) ۲ که بازم (یغما) را بیاد می‌آورد بمعنی جادو - نیروی سحر آمیز - نیروی الهی در خلقت جهان - تفکر و مراقبه است ۲ .

پس (یغما) و (یگما) را در مفهوم و معنی با (یرنگک) و جادو و نیروی سحر آمیز (پیوندی نزدیک است. در ادب فارسی کنونی (یرنگک) بمعنی: سحر و افسون و جادو و رنگ و (هیولای هر چیز) و (طرح اولیه در نقاشی و نگارگری) است.^۳

ابا نیرنگ دراصل بمعنی: یکرشته اعمال و مراسم دینی برای دست‌یابی به نیروی اسرارآمیز و نمودن کارهای شکفت‌انگیز بوده که (یوگ = یوغ) خود یکی از اشکال همان نیرنگ بشمار میرود.

چنانکه در آئین زردشتی نیرنگ همین مراسم ویژه دینی بمفهوم می‌مانند (یوگ = یوغ) ودائی است. نیرنگ کلمه پهلوی است. بمعنی: مراسم دینی ... در نسخ خطی (یسنا) و (ویسپرد) و - (وندیداد) که در ایران نوشته شده مقدار زیادی از نیرنگ‌ها یا: مراسم دینی و مناسک مذهبی ضبط گردیده است. بسا از ادعیه مختصر، چه بزبان اوستائی و چه بزبان پهلوی و یازند، نیز نیرنگ نامیده شده ... در این ادعیه برای (نیرنگها) تأثیرات فوق‌العاده تصور شده و از برای هریش آمدشت و رفع آسیب‌حادثه‌ای، نیرنگ مخصوصی داشته‌اند. مقدار زیادی از نیرنگها هنوز بزبان یازند موجود است ...

از این قبیل نیرنگها هنوز در ایران رواج دارد. فقط اسم آنها عوض شده دعا نامیده میشود ... در سنت مزدیسنان، نیرنگ از ادعیه مشکل‌گشای بسیار قدیم تصور شده. چه در کتاب: (اژوگمداچا = aogemadae ca) (فقره ۱۰۱) آمده است که در پیدون نیرنگ اندر جهان بدید آورد.

(نیرنگ) و (خوان یغما)

نیرنگ = nerang، در لارستانی یعنی: پس مانده خوراک مرد یا زن مقدس و روحانی که عامه بدانها اعتقاد دینی داشته باشند و آن پسمانده را مایه برکت و فراخی روزی و درمان بیماری می‌دانند. چنانکه آقای احمد اقتداری، دانشمند فارس‌شناس، برایم یادآوری کردند در همه لارستان و کناره‌های خلیج فارس عامه سخت به این (نیرنگ) باور دارند. گاه دیده شده که برای به چنگ آوردن این (نیرنگ) که در مهمانیها از شخص مقدس و روحانی مورد نظر برجا می‌ماند